



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

281

برای
یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

1391 نوامبر 21 - 1 آذر 1391

چهارشنبه ها منتشر میشود

e.mail: siavash_d@yahoo.com

سر دبیر: سیاوش دانشور



انقلاب اکتبر و رهایی زن (4)

بسیج سیاسی - اجتماعی زنان

ژنوتدل - بخش سوم

صفحه 4

آذر ماجدی



نکاتی پیرامون مساله فلسطین!

صفحه 6

علی جوادی



مذهب و آزادی فردی

ترجمه سخنرانی هما ارجمند
در دانشگاه تورنتو. مسی ساگا، ۱۸ سپتامبر

صفحه 9

علیه گرانی و فقر!

وظایف فوری کمونیسم و طبقه کارگر

ما کارگران باید

به جنگ فقر و فلاکت برویم!



یادداشت سر دبیر،

سیاوش دانشور

اوضاع سیاسی ایران

آلترناتیوها کدامند؟

بسیاری از تحلیلهای سیاسی این واقعیت ساده و پیش و پا افتاده را فراموش میکنند که در دنیای امروز سرنوشت سیاست و روندهای سیاسی در کشور را اساساً چهارچوبهای جهانی سیاسی و اقتصادی تعیین میکنند. به این اعتبار ناسیونالیسم به معنی "سیاست ملی" و "اقتصاد ملی" و "استقلال" در دنیای واقعی یک خرافه است و محلی از اعراب ندارد. امروز حتی باندهای تولید تریاک و کوکائین در افغانستان و مکزیک تنها در بازار جهانی نفس میکشند و به نیازهای بازار جهانی متکی هستند تا چه رسد به نیازهای تولید و بازتولید اقتصادی و ثبات سیاسی در این و آن کشور معین. امروز حتی آخوند و جاهلین مذهبی از اسلاميون تا دالائی لاما نیز میدانند که بقای دستگاه لفت و لیس مذهب حتی به معنی محدود آن در گرو حمایت سرمایه و قوانین سرمایه داری و فرهنگ ارتجاعی نظم سرمایه داری است.

موقعیت و آینده رژیم اسلامی و حکومت سرمایه داری در ایران، موقعیت و آینده سیاسی هر نیروی بورژوائی در اپوزیسیون، مستقل از اینکه تحت کدام پرچم و چه شرایطی به جامعه تحمیل میشود، در گرو اینست که رابطه این حکومت با اقتصاد و سیاست جهانی چیست. مهمتر اینکه سرمایه داری ایران بعنوان یک نظام سیاسی و اقتصادی و یک نظام اجتماعی نمیتواند قدرت سیاسی را سرپا نگاه دارد و رابطه اش را با دنیای بیرون خود و چهارچوبهای تعیین کننده سیاسی و اقتصادی و قوانین مترتب به آن روشن نکند. اگر رژیم اسلامی نتوانسته و نمیتواند با هر

صفحه 2

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

اوضاع سیاسی ایران

آلترناتیوها کدامند ...

مانور سیاسی تغییر و حتی بهبودی هر چند اندک در شرایط جامعه و به این اعتبار در موقعیت حاکمیت اش ایجاد کند، تنها به این دلیل پایه ای است که رژیم اسلامی فاقد پاسخ روشن و همه جانبه ای به نیازهای سرمایه داری در یک کشور با موقعیت ژئوپولیتیکی مهم در منطقه و میان چرخ دنده رقابت‌های قدرتهای جهانی است. کمونیزم کارگری در باره پایه های تحلیلی این نیازها و ناتوانی های رژیم اسلامی بعنوان یک رژیم مذهبی به تفصیل سخن گفته است و هدف این یادداشت پرداختن به و تکرار این موضوعات نیست. نکته اینست که بحران حکومت اسلامی و مانور جناح ها و باندهای رژیم اسلامی تا چه حد میتواند امر سرنگونی و سقوط رژیم اسلامی را به تاخیر بیاندازد، تلاشهای اپوزیسیون بورژوائی در چهارچوب کنونی سیاست منطقه ای و جهانی چه چشم اندازی دارد، و مهمتر اپوزیسیون کمونیستی کارگری به شمول جنبش های اعتراضی و طبقاتی در این اوضاع چه راه حلی دارند و چه باید کرد؟

تشدید جنگ باندهای حکومتی

در جمهوری اسلامی سنگ روی سنگ بند نیست. برخلاف ادعاهای پوچ سران حکومت و مانورهای سیاسی علنی و مخفی برسر مذاکره با آمریکا و پرونده اتمی و جنگ و غیره، آنچه حکومت اسلامی را بیش از پیش به این موقعیت مرگبار رانده است بحران همه جانبه ای است که پاسخی در درون رژیم اسلامی و با حفظ رژیم اسلامی ندارد. نه دراز کردن "دست دوستی اوپاما"، نه برگشتن اصلاح طلبان

اضمحلال و سرنگونی قرار گرفته است.

موقعیت اپوزیسیون بورژوائی

وقتی حکومتها به چنین موقعیت رو به اضمحلالی می افتند بدوا در میان خود آنها ریزش آغاز میشود. هر کسی و هر باندی تلاش میکند یا سفره خود را تدریجا جدا و کارنامه "اپوزیسیونی" برای خود تهیه کند و یا در متن جدالهای درونی به حاشیه و بیرون حکومت پرتاب میشود. کسانی که عمری در جنایت اسلامی در ایران شریک بوده اند و امروز نور چشمی مشتی مرتجع سیاسی در اپوزیسیون بورژوائی و رسانه ها شده اند از این قماش اند. بیرون اینها، طیف وسیع جنبش ملی - اسلامی که همواره جانفدا و پابوس سیاستهای حکومتی بوده است، روز به روز تجزیه میشود و هر کدام تلاش میکنند فاصله خود را با حکومت اسلامی ترسیم کنند. از سلطنت طلب تا دیروز طرفدار اصلاحات و "جامعه مدنی" گرفته تا ملیون و ناسیونالیستهایی که همواره زیر عبای آخوند غرغر ملی کردند و ناخن جویده اند، از نیروهای توده ایست که سیاست را بدون آخوند و اسلام هضم نمیکند و بدنبال شکست های فاحش منتهاست در هیئت جمهوریخواه بر طبل توخالی "مبارزه مسالمت آمیز" و "انتخابات آزاد" میکوبند تا قوم پرستان فدرالیست که نسخه جنگ داخلی را در سر میپوررانند و حاضرند تفنگ بدوش سرباز دون پایه پنتاگون شوند، همه در اوضاع کنونی منطقه ای و جهانی کم و بیش خود را در یک صف برای بعد از جمهوری اسلامی آماده میکنند.

این نیروهای متفرقه اپوزیسیون بورژوائی البته فراموش نمیکند که مرز خود را مرتباً با سرنگونی طلبی و انقلابیگری مردم روشن کنند. از عباراتی تحت عنوان "عبور مسالمت آمیز از رژیم اسلامی" و "انحلال طلبی" و "گذار از حکومت" و غیره به وفور در ادبیات این طیف متلون یافت

میشود اما هیچکدام قاطعانه روی سرنگونی رژیم اسلامی با اتکا به مردمی که از این حکومت بیزارند سخن نمیگویند. این عبارات البته محصول کج فهمی سیاسی نیست بلکه حلقه های سستی است که قرار است جایگاه و سهم این جماعت را در پروسه تغییر از بالا و بدون دخالت مردم تضمین کند و در هر شرایطی امکان چرخش های سیاسی مد روز را فراهم کند. اگر چرخ سیاست در ایران روی ریل تغییرات کنترل شده درون حکومتی بچرخد این جماعت اساساً ستون پنجم "دمکراسی" و "انتخابات آزاد" اند و اگر اوضاع به سمت تغییرات عمیق تر سیاسی سیر کند اینها ماتریال "شورای ملی" و "اپوزیسیون وحدت ملی" به زعامت پنتاگون خواهند بود. جای تعجب نیست که در کنفرانسهای آلترناتیو سازی و خیمه شب بازی در استکهلم و واشنگتن و پراگ از آریائی فاشیست و سلطنت طلب تازه دمکرات و قوم پرست طرفدار جنگ داخلی تا جمهوریخواه مسالمت جو و آخوند مسلک و روسای سپاه پاسداران و طرفداران خمینی دیده میشوند. انتقادات این اپوزیسیون به رژیم اسلامی درون خانوادگی و اسلامی و نهایتاً درون طبقاتی و از موضع "لیاقت" و "عدم لیاقت" برای نگهبانی سرمایه داری است.

افق این اپوزیسیون کور است. امید و آرزو و توهمات اینها روی تکرار سناریوی لیبی و سوریه و عراق در ایران بنا شده است. ماهیت این اپوزیسیون و سیاست هایشان بشدت ضد جامعه و غیر انسانی و حتی وحشی است. ظرفیتهای بغایت ارتجاعی و فاشیستی و جنایتکارانه نه فقط در تاریخ تائکونونی بخش اعظم آنها بلکه در سیاستها و توهمات نزدیک شدنشان بقدرت سیاسی موج میزند. از نظر اقتصادی این جریان تماماً

اوضاع سیاسی ایران

آلترناتیوها کدامند ...

اسلام را با هزار و یک روش پس میزند قابل انکار نیست. این واقعیت که سرنگونی خواهی در ایران و نخواستن رژیم اسلامی یک فرض حتی حکومتیها شده و جنبشی علیرغم افت و خیزها برای سرنگونی کل حاکمیت اسلامی وجود دارد قابل انکار نیست.

پایه مادی استراتژی انقلابی همین جنبشهای اجتماعی و همین تمایلات اجتماعی است. این جنبشها هر محدودیتی که تاکنون داشته اند و هر نیازی که بلافاصله برای تقویت و تحکیم خود دارند اما ضد حکومت اسلامی و سرنگونی طلب اند. کارگر در ایران میداند که بیکاری و بیماری و فقر و سرکوب و اختناق با جمهوری اسلامی پاسخ ندارد. کارگر و کمونیست آن جامعه میداند و دیده است که سناریوی عراق و افغانستان چه نتیجه ای ببار آورده و قوم پرستی و مذهب وقتی در قالب فدرالیسم درآمیزد چه دریائی از جنایت و خون و ارتجاع و واپسگرایی ببار می آورد. کارگر میداند حتی در کشورهای مثل مصر و تونس که قیام و خیزش توده ای به سرنگونی رژیمهای وقت منجر شد اگر آلترناتیوی نداشته باشد دمکراسی جهانی از قبلیها بدتر روی سرشان سوار میکند. نیمچه سکولارها را میبرد و اسلامیهها را می آورد. در مدل لیبی و سوریه که اساسا قتل عام و جنگ "انساندوستانه" جاده صاف کن بقدرت رسیدت ارتجاع اسلامی میشود. زنان میبینند که رژیم اسلامی بجای خود، اپوزیسیون "دگر اندیش" و تازه دمکرات ایران در تب غنوشی و مرسی و چلبی شدن میسوزد و اولین قوانین اینها احیای شریعت اسلامی عهد بوق است. مردمی که نان میخواهند، آینده میخواهند، آزادی و برابری میخواهند، حرمت و رفاه میخواهند، میدانند با این سناریوها و این شخصیتهای امتحان پس داده و مرتجع چیزی گیرشان نمی آید.

مردم امروز با اتکا به این واقعیات سرنگونی طلب اند، انقلابی و

سازش ناپذیراند، جمهوری اسلامی را به این وضعیت انداختند، و واکنش هایشان به جدالهای درون حکومتی و سیاستهای منطقه ای و جهانی حساب شده است. مردم دنبال یک جریان رهبر و توانا و سازش ناپذیر اند که بتواند افق ها و آرمانها و تمایلات همین امروزشان را در قلمروی سراسری نمایندگی کند و امکان عینی و واقعی پس زدن کل اردوی ارتجاع را داشته باشد. کمونیسم کارگری در ایران یا به این اوضاع پاسخ میدهد و یا شکست میخورد و همراه آن این جنبشها نیز به امکانات و آلترناتیوهای موجود رضایت میدهند. کمونیسم کارگری یا با قدرت و متحد و بدون توهم پای این جنگ میروود و به نیازهای این مبارزه با پرچم و سنت انقلابی و کارگری اش جواب میدهد و یا کمونیسم در ایران در ایندوره هم شکست میخورد و میدان را برای ارتجاع متلون بورژوائی رها میکند.

بعنوان کمونیست و مارکسیست و انقلابی دوره حاضر باید برای این جنگ بفوریت آماده شد و به نیازهای این مبارزه پاسخ داد. بعنوان کمونیست کارگری باید برای تشکیل یک حزب واحد و قدرتمند کمونیستی کارگری قدم برداشت. بعنوان کمونیست کارگری در دنیائی که مبارزه کارگری و ضد سرمایه داری حتی سرنوشت اروپای دمکرات را در هاله ای از ابهام قرار داده است باید به انقلاب کمونیستی کارگری فکر کرد و برای این انقلاب کار کرد و به هیچی جز این رضایت نداد. بعنوان کمونیست کارگری باید سوالات و کارهای بزرگ را در مقابل خود و فعالین این جنبش گذاشت و بار دیگر روزنه و امید پیروزی کمونیسم در ایران را احیا کرد. راه سومی به روی ما باز نیست.*

به راست ترین شاخه های بورژوازی جهانی تعلق دارد و مدل حکومتی مد نظرشان نیز در آرمانی ترین شکل آن مدل عراق و سوریه و لیبی و اشکالی از دیکتاتوریهایی خشن است که بتواند سرمایه داری در ایران را از بحران کنونی بیرون بکشد. فرهنگ سیاسی این اپوزیسیون بشدت مردسالار، ضد زن، سنتی، شرقی، اسلامی، و ضد ارزشها و حقوق و آزادیهای جهانشمول انسانی است و این مجموعه از گوشه گوشه عملکرد و سیاست و ادبیات سیاسی آنها بدرجات متفاوت موج میزند. این اپوزیسیون متلون بورژوائی هر اختلافی برسر قوم و ملت و "تمامیت ارضی" و فدرالیسم و اسلام و غیره داشته باشد، اما مجموعا بشدت ضد کارگر و ضد کمونیسم و ضد رهائی سیاسی و ضد خلاصی از اسارت اقتصادی است. راه بقدرت نزدیک شدن این جریانات بدرجات مختلف یا شرکت در بازی حکومت اسلامی و کرامات سید علی خامنه ای است و یا باید اوباما و پنتاگون فکری بحالشان بکند. این اپوزیسیون روی پای خود برنامه سیاسی خاصی با اتکا به قدرت مردم ندارد و هر کدام به تنهایی موضوعیتی در تعیین روند سیاسی و آینده جامعه ندارند.

سرنگونی انقلابی و انقلاب کمونیستی

سرمایه داری امروز در بهترین مراکز آن پاسخی به مشقات صدها میلیوت انسان ندارد. آزادی و خوشبختی مردم را باید بیرون این نظام جستجو کرد. اگر جمهوری اسلامی راه حلی ندارد و سناریوهای پیش رو در حکومت



آذر ماجدی

انقلاب اکتبر و رهایی زنان 4

بسیج سیاسی - اجتماعی زنان

ژنوتدل بخش سوم

مقدمه

انقلاب اکتبر یکی از مهمترین لحظات تاریخ جنبش برابری طلبی زنان است. برای اولین بار در تاریخ بشریت یک جنبش توده ای وسیع یک انقلاب عظیم، تعهد خود را به برابری زن و مرد اعلام کرد. نظام و دولتی که با پیروزی این انقلاب تولد یافت، از همان لحظه نخست به امر رهایی زنان همت گماشت. کلیه قوانینی که نسبت به زنان تبعیضی قائل می شد، لغو گردید. برابری زن و مرد در کلیه عرصه های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بصورت قانون تصویب شد؛ سازمانی برای پیشبرد این امر مهم ایجاد گردید که وظیفه آگاه کردن جامعه نسبت به برابری زن و مرد، بسیج زنان برای گسترش هر چه بیشتر این حقوق تازه بدست آمده و امحاء تمامی سنن عقب مانده و دست و پاگیر زنان را بعهده داشت. تعهد دولت و نظام جدید صرفا به تصویب قوانین ختم نمی شد، پیاده کردن این امر در عمل یکی از وظایف مهم آنرا تشکیل می داد.

دستاوردهای این تجربه آنچنان عمیق و گسترده است که علیرغم شکست آن در نیمه راه، نه تنها مهر خود را بر جنبش بین المللی زن هم دوره خود کوبید، بلکه جنبشی که چند دهه بعد در غرب شکل گرفت نیز بسیار از آن متأثر شد. اما این جنبش در نیمه راه شکست خورد نه به این خاطر که پیشتازان انقلاب اکتبر از جواپگویی به مساله زن عاجز بودند، نه به این خاطر که سوسیالیسم با برابری زنان خوانایی ندارد، نه به این خاطر که

رهبران انقلاب و ایدئولوژی ای که بر انقلاب ناظر بود مطالبات و خواست زنان را تابع جنبش عمومی سوسیالیستی کردند، بلکه به این خاطر که خود جنبش عمومی و برنامه و اهداف ناظر بر انقلاب شکست خوردند؛ بیک عبارت، حکومت کارگری در روسیه شکست خورد. از این تجربه و از تلاشهای خستگی ناپذیر فعالین آن بسیار می توان آموخت. بهمین خاطر در سالگرد انقلاب اکتبر، در چند شماره نشریه یک دنیای بهتر به بررسی و تحلیل برخی جوانب آن خواهیم پرداخت.

موانع و معضلات

عقب ماندگی روستاها

یکی از موانع اصلی در مقابل فعالیت های رهایی بخش ژنوتدل، محافظه کاری و ساختار پدر سالارانه زندگی روستایی بود. در زمان انقلاب دهقانان ۸۵٪ جمعیت روسیه را شامل می شدند. آنها فقط تا آنجا از انقلاب پشتیبانی می کردند که به مساله مصادره و باز تقسیم زمین مربوط می شد. وراي آن، روستائیان در مقابل تحولات اجتماعی و سیاسی که انقلاب نوید می داد، مقاومت می کردند. مردان بسیار نگران صحبت های انقلابی درباره رهایی زن بودند. یک نمونه از این هراس و مقاومت را میتوان در نامه ای که تعدادی دهقان برای ماکسیم گورکی در بهار ۱۹۱۸ نوشته اند به

روشنی مشاهده کرد. این مردان دهقان از گورکی می پرسند:

"ما چگونه باید این تساوی اعلام شده زنان با خودمان را درک کنیم و زنان اکنون چه خواهند کرد. دهقانانی که این نامه را امضاء کرده اند بشدت نگران این قانون هستند که در نتیجه آن هرج و مرج ممکن است افزایش پیدا کند و روستا اکنون توسط زنان حمایت می شود. خانواده ملغی شده است و این مساله نابودی کشاورزی را بدنبال خواهد داشت." (ماکسیم گورکی، افکار بيموقع، رساله هایی درباره انقلاب، فرهنگ بلشویکها ۱۹۱۷-۱۹۱۸ ص ۵۶).

اما فقط مردان نبودند که در رابطه با این ایده های نوین احساس خطر و گنجی می کردند، زنان هم در مقابل تحولات نوید داده شده مقاومت می کردند. ارائه یک ارزیابی دقیق از برخورد زنان نسبت به پیام برابری جنسی امر پیچیده ای است؛ اما اگر بخواهیم بر مبنای شرکت زنان در جلسات ژنوتدل قضاوت کنیم، تصویر تاریک است. بطور مثال در ۱۹۲۱ فقط ۱۴۷۰۹ زن دهقان در ۱۵ استان مرکزی روسیه که میلیونها نفر جمعیت داشت در این جلسات شرکت کردند. البته دو فاکتور در این تعداد کم شرکت کننده بسیار موثر بود، یکی تعداد بسیار اندک سازماندهندگان ژنوتدل که با زنان دهقان کار می کردند؛ دوم هراس زنان از عواقب خانوادگی شرکت در چنین فعالیت هایی. فعالین ژنوتدل که در دهات کار می کردند، گزارش کرده اند که تعداد بسیار کمی از زنان به فراخوان های آنها پاسخ می دادند. دهقانان به برنامه

بلشویکی برای رهایی زنان بی اعتماد بودند، بخاطر اینکه فکر می کردند اخلاقیات و ساختار خانواده روستایی را متزلزل می کند. آنها عموما مخالف ایده نهادهای اجتماعی نگهداری از کودکان بودند. در ۱۹۲۱ یک جلسه زنان دهقان باتفاق آراء رای داد که "با ایجاد و سازماندهی مهدهای کودک مخالف است، از اینرو که هیچ مادری در میان ما حاضر نیست نگهداری از کودکانش راز دوش خود بردارد." (کمونیستکا شماره های ۱۲-۱۳، ۱۹۲۱).

در برخورد به این هراس و نگرانی ها و شیوه برخوردهای محافظه کارانه زنان دهقان، ژنوتدل به سازماندهندگان توصیه کرد که از سخنرانی در مورد ایدئولوژی کمونیستی پرهیز کنند، آنچه بقول سامویلووا دهقانان "مثل لولو خورخوره" از آن وحشت داشتند. به سازماندهندگان گفته شد که بر اقدامات عملی بلافاصله ای که زندگی زنان را بهبود می بخشد، تمرکز کنند. اما یک بخش از زنان روستایی با یک گرمای نسبی از ژنوتدل استقبال می کردند: بیوه ها و همسران سربازان. آنها محرومترین و بی حقوق ترین بخش جمعیت روستایی محسوب می شدند. بطور مثال یک تحقیق در سال ۱۹۲۴ نشان می دهد که ۲۳٪ خانواده های بی زمین در ۳۴ استان روسیه مرکزی توسط زنان سرپرستی می شدند. در این مقطع اکثر زنان دهقانی که سرپرست خانواده

های محلی برای انحلال ژنوتدل را پایان بخشید. اما در سال ۱۹۳۰ بعنوان بخشی از طرح تغییر سازماندهی دبیرخانه، ژنوتدل منحل شد و کار در میان زنان بعنوان بخشی از کار عمومی حزب تحت بخش گسترش یافته اجیت - پروپ (آزیتاسیون - پروپاکاند) درآمد.

انحلال ژنوتدل بمعنای پایان کار حزب در میان زنان نبود. این فعالیت تحت ارگانه‌های دیگر حزب ادامه یافت. اما بهر رو یک نقطه عطف در برخورد حزب به مساله رهایی زن بود. انحلال ژنوتدل در این مقطع مهم که نبرد بر سر آینده انقلاب و اهداف آن تعیین تکلیف شده بود، انجام گرفت. انحلال ژنوتدل در مرحله اولیه طرح صنعتی کردن سریع و کلکتیویزاسیون کشاورزی انجام گرفت. پروسه صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون به فداکاری‌های بسیار از جانب مردم زحمتکش نیازمند بود. و باین ترتیب مبارزه برای بهبود زندگی روزمره زنان کارگر و دهقان که هدف اصلی ژنوتدل بود، با این طرح‌ها سازگار نبود. مبارزه برای اجتماعی کردن کار خانگی و آنگونه که برخی آنرا توصیف می‌کردند "جدایی آشپزخانه از ازدواج" یک وظیفه مهم دیگر ژنوتدل، دیگر مناسبت نداشت. در واقع دولت کمپینی برای تحکیم مناسبات کهن خانواده بورژوازی را آغاز کرد، نهادی که بلشویک‌های اصلی از آن متنفر بودند. انحلال ژنوتدل یک واقعه ایزوله در حیات سیاسی جامعه نبود، بلکه بخشی از تحول عمومی زندگی سیاسی بطور کلی در جامعه محسوب می‌شد.

ادامه دارد...

انقلاب اکتبر و رهایی زنان 4

بسیج سیاسی - اجتماعی زنان

ژنوتدل بخش سوم ...

و در هر اول ماه مه یا روز جهانی زن، هزاران زن در بازار جمع می‌شدند و جسورانه حجاب و چادرهایشان را پاره می‌کردند.

مشکلات درون حزبی

علیرغم حمایت رسمی حزب و پشتیبانی کامل لنین، ژنوتدل در کمیته‌های محلی حزبی با بی تفاوتی و بعضا تخاصم مواجه می‌شد. بعضا در سطح استان تلاش می‌شد که ژنوتدل را منحل کنند. باین ترتیب، ژنوتدل مجبور می‌شد که نزد کمیته مرکزی و در کنگره‌های حزبی از این شرایط انتقاد و شکایت کند. در کنگره‌های نهم، دهم، یازدهم و دوازدهم که بترتیب در سالهای ۱۹۲۰، ۱۹۲۱، ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ برگزار شد، این انتقادات و شکایات ارائه شد و هر بار کنگره قطعنامه‌ای در رابطه با نیاز به ژنوتدل تصویب کرد.

بطور مثال در کنگره یازدهم، اسمیدوویچ، مدیر ژنوتدل، درباره برخورد به ژنوتدل در استانها شکایت کرد. او گفت: "بهتر است که بخش‌های زنان را منحل کرد تا آنها به موجودیت خفت بارشان در بسیاری از استانها ادامه دهند." او سپس خواهان شد که مساله برخورد حزب به ژنوتدل یکبار برای همیشه حل شود. کنگره قطعنامه‌ای تصویب کرد مبنی بر اینکه ژنوتدل باید حفظ شود و به کمیته‌های حزبی گفت که سازماندهندگان مجرب و هر نوع حمایت لازم را در اختیار ژنوتدل قرار دهند. این قطعنامه تلاش‌های برخی از کمیته

تعلیم دهندگان روسی را به این مناطق برای کار اعزام کند. طبق گفته بت استاوراکیس، یک سازماندهنده ژنوتدل، عدم وجود بلشویک‌های محلی، مشکل زبان، وسعت منطقه، بی‌سوادی، مذاهب مختلف، و از همه مهمتر خصومت وحشیانه مردان، ژنوتدل را وادار ساخت که روشهایی مطابق با شرایط محلی اتخاذ کند. ملاقاتهای مخفیانه، جلسات در حمام‌های عمومی، گروه‌های کوچک در ابتدای کار و "کلوب‌های زنان" برخی از این اقدامات بود. واکنش مردان به این فعالیتها خشونت بود. ریچارد استایتز، محقق، توصیفات از این خشونت مردان ارائه می‌دهد:

"زنانی که از کلوب‌ها خارج می‌شدند از جانب مردان با سنگ‌های وحشی و آب جوش مورد استقبال قرار می‌گرفتند. یک دختر بیست ساله مسلمان که مایو بتن کرده بود توسط پدر و برادرانش که این شرم را نمی‌توانستند تحمل کنند، تکه تکه شد. یک زن فعال هجده ساله از یک تکه تکه شده و در چاه انداخته شده بود. آسیای مرکزی در سه ماه از ۱۹۲۹ شاهد ۳۰۰ جنایت از این نوع بود."

کمیته اجرایی مرکزی پس از مشورت با ژنوتدل تصمیم گرفت که این نوع جنایات را بعنوان "جرایم ضد انقلابی" دسته بندی کند. اما علیرغم خطر زیاد، بسیار از زنان داوطلب کار با ژنوتدل بودند.

بودند، بی زمین بودند و خود و فرزندان‌شان بعنوان کارگر روز کار شاغل بودند. آنهایی که تکه زمینی داشتند برای کشت آن با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می‌کردند. آنها معمولا مورد اذیت و آزار کشاورزان قرار داشتند و زمانی که می‌کوشیدند از حق خود دفاع کنند مورد تحقیر قرار می‌گرفتند. عموما بیوه‌ها و همسران سربازان در جلسات ژنوتدل شرکت می‌کردند و به دفاتر آن برای ایجاد مهد کودک، دوره‌های آموزشی کشاورزی و سایر خدمات اجتماعی رجوع می‌کردند.

بخش‌های "شرقی"

فعالیت در میان زنان "شرقی" سخت‌ترین بخش وظایف ژنوتدل بود. در یک مکالمه با کلارا زتکین، در قفقاز در سال ۱۹۲۱، برخی از این زنان درباره زندگی مشقت بارشان تحت نرم‌های سنتی سخت گیرانه صحبت می‌کنند. یکی از آنها می‌گوید: "ما بردگان خاموش بودیم." دیگری می‌گوید: "ما باید در اتاق‌های خود پنهان می‌شدیم و در مقابل شوهرانمان، که اربابانمان بودند، کز می‌کردیم." سومی می‌گوید: "پدرانمان در ده سالگی یا حتی کوچکتر ما را می‌فروختند. شوهرانمان با چوب ما را کتک می‌زدند و هر وقت می‌لشمان می‌کشید، شلاقمان می‌زدند. اگر می‌خواستند یخ بزنیم، ما یخ می‌زدیم. دخترانمان را که مایه شادی و کمکمان در خانه بودند، همانگونه که پدرانمان ما را بفروش رسانده بود، می‌فروختند." مشکل اصلی نبود کادرهای فعال محلی بود. ژنوتدل مجبور بود که انقلابیون و

آزادی زن

معیار آزادی جامعه است!



علی جوادی

نکاتی پیرامون مساله فلسطین!

بجای مقدمه

آنچه که اکنون در خاورمیانه در جریان است، جنگ اسرائیل و حماس، صرفاً جنگ دو نیروی ارتجاعی نیست. یک جنگ نابرابر ارتجاعی نیست. در عین حال جنگی علیه مردم فلسطین است. جنگی برای نابودی مردمی است که گناهشان سهم خواهی از زندگی و حقوق اولیه هر شهروندی است. غزه یک زندان بزرگ با جمعیتی بیش از یک و نیم میلیون انسان ستمدیده و زخم دیده است. مردمی که در عین حال که تاریخاً تحت ستم دولت ارتجاعی و جنایتکار اسرائیل قرار داشته اند، در همان حال تحت سلطه فکری و سیاسی انواع ارتجاع و ناسیونالیسم و مذهب قرار داشته اند. این مردمی که اکنون در غزه به گروگان گرفته شده اند، در عین حال که از زندگی و خوشی و شادی محرومند، در عین حال که هر چند سال یکبار با انواع موشک و سلاحهای تازه به بازار رسیده بیماران میشوند، در عین حال تحت کنترل جریان اسلامیستی حماس و ناسیونالیسم عرب قرار دارند.

ریشه این جنگ را باید در یک واقعیت خشن تاریخی جستجو کرد و آن محرومیت تاریخی و زخم عمیقی است که بر پیکر مردم فلسطین وارد شده است. اما تداوم این نابرابری را در عین حال باید در تقابل دو نیروی ارتجاعی اسلامیستی و تروریسم دولتی اسرائیل جستجو کرد.

این مساله تاریخی را باید حل کرد. راه حل پایه ای و اساسی آن در درجه اول در گرو برسمیت شناسی حق این مردم در داشتن

یک کشور مستقل و برخوردار از تمامی حقوق بین المللی شناخته شده است. در اینجا به نکاتی پیرامون این مساله تاریخی و در عین حال حاد معاصر اشاره میشود:

حل مساله فلسطین بی اما و اگر

حل هر مساله ملی و از جمله حل مساله ملی فلسطین اما و اگر ندارد. پیش شرط ندارد. قید و شرط ندارد. مشروط به غلبه جریانات چپ و یا نیروهای رادیکال در "کشور" مورد نظر نیست. دولت سراسری و یا دولتی که این حق را از مردم، در صورت ابراز خواست مردم، دریغ کرده است باید تحت فشار قرار داد تا حق مردم را برای داشتن کشور مستقل در زمانیکه خواست و اراده شان مبتنی بر تشکیل کشور مستقل باشد، برسمیت بشناسد. "مساله ملی" و نه هر "ستم ملی" با برسمیت شناسی حق جدایی و تشکیل کشور مستقل حل میشود. این راه حل ماست. مثلاً در مورد "مساله کرد" راه حل شناخته شده ما مبتنی بر "برسمیت شناسی حق جدایی مردم کردستان و تشکیل دولت مستقل" است. هیچ قید و شرطی مبنی بر اینکه نقش نیروهای سیاسی غیر کمونیست در سرنوشت فردی این "کشور" (در صورت خواست جدایی در یک رفراendum) چه باشد، و یا اینکه مردم در این جامعه و کشوری که تشکیل میشود از چه حقوق مدنی و سیاسی و اجتماعی برخوردارند، آیا آزاد ترند، آیا برابرترند، آیا از حقوق مدنی

بالاتری برخوردارند نمیتواند پیش شرط برسمیت شناسی حق جدایی و تشکیل دولت مستقل قرار داده شود. مسلماً در چنین شرایطی برسمیت شناسی حق جدایی الزاماً به معنای توصیه جدایی نیست. وجود فاکتورهای فوق عواملی هستند که اتفاقاً ما کمونیستها را به این سو سوق میدهند که در بیش از ۹۰ درصد موارد جدایی را توصیه نکنیم و تلاش کنیم که جوامع بزرگتری داوطلبانه و با تضمین برابری کلیه آحاد جامعه و رفع هر گونه ستم ملی سازمان داده شود. اما مستقل از رای و نظر مشخص ما، یک اصل پایه ای ما در قبال مساله ملی برسمیت شناسی حق جدایی است که میتواند علیرغم توصیه ما مورد استفاده مردم منتسب به ملت مورد نظر قرار گیرد و ما به مثابه کمونیستهایی که خواهان الحاق اجباری و یا ملحق نگه داشتن اجباری هیچ بخشی از جامعه نیستیم، علیرغم سیاست انترناسیونالیستی و شکل دادن به جوامع بزرگتر به این جراحی اجتماعی تن خواهیم داد. بطور مثال اگر در شرایط فرضی که در مناطق کردنشین در ایران در فردای سرنوشتی رژیم اسلامی رفراندومی برای تعیین تکلیف مساله کرد برگزار شد و علیرغم توصیه ما مردم در این بخشها رای به جدایی دادند ما خود را ملزم میدانیم که به این خواست مردم علیرغم توصیه خودمان تن دهیم. ما نمیتوانیم به این بهانه که مثلاً ناسیونالیستها و یا اسلامیستها در کشور فرضی فردای کردستان دست بالا را پیدا خواهند کرد، از برسمیت شناختن این حق اجتناب کنیم. توجه باید داشته باشیم که مسلماً ما تمام امکانات خودمان را برای توصیه و اقتناع مردم و قرار گرفتن به عنوان افراد متساوی الحقوق در چهارچوب جامعه ای

آزاد، برابر و غیر قومی و غیر ملی و غیر مذهبی قرار داشته باشند، بکار خواهیم برد اما در مقابل این رای و اراده مردم علیرغم توصیه خودمان قرار نخواهیم گرفت.

اما در مورد مساله فلسطین مساله روشن تر و ساده تر است. دولت اسرائیل حق مردم فلسطین را در داشتن یک کشور مستقل تاریخاً زیر پا گذاشته و زندگی را به این مردم سیاه کرده است. این مردم را با زور اسلحه آواره و تروریزه کرده است. از سرزمینهایشان بزور اخراج کرده است. حل این مساله تاریخی مستلزم برسمیت شناخته شدن کشور مستقل و متساوی الحقوق فلسطینی است. قرار دادن پیش شرط (در اینجا مثلاً تسویه حساب با اسلامیستها) عملاً به معنای ندیدن مانع اصلی و عامل محرومیت تاریخی این مردم و گره زدن حل سایر مسائل و معضلات مردم به این مساله تاریخی است. نقش مخرب و انگلی اسلامیستها در تشدید بحران خاورمیانه را نباید به راه حل مساله ملی فلسطین گره زد.

این اشتباه تئوریک میتواند در عمل ما را به یک سلسله مواضع کاملاً نادرست سیاسی برای حل یکی از ریشه ای ترین مسائل ملی باقی مانده در جهان کنونی سوق دهد. حل مساله فلسطین تنها یک معنا دارد: تشکیل کشور مستقل و متساوی الحقوق فلسطین. این تنها و تنها راه حل مساله فلسطین از هر نقطه نظری است. مساله ملی

نکاتی

پیرامون مساله فلسطین ...

فلسطین مانند تمامی مسائل ملی که راه حل خود را پیدا کرده اند فقط و فقط به معنای حق مردم فلسطین در ایجاد کشور مستقل فلسطینی است. این جوهر بحث منصور حکمت در باره مساله ملی و راه حل آن است.

اما شرط حل این مساله منوط به تحمیل این راه حل به دولت ارتجاعی و تروریست دولت اسرائیل و متحدین اش است. باید اسرائیل و متحدین اش را تحت فشار قرار داد تا این حق دیرینه مردم فلسطین را برسمیت بشناسد. مانع اصلی تحقق این اصل در اساس و در درجه اول و در درجه دوم و سوم دولت اسرائیل و متحدین دولت اسرائیل هستند.

بطور مثال قرار دادن پیش شرط تعیین تکلیف با اسلام سیاسی بمنظور حل مساله فلسطین عملا موضعی نه برای حل مساله بلکه تلاشی برای حل نکردن مساله است. مساله این است که اگر حتی دست اسلام سیاسی را از سر مردم فلسطین کوتاه کنیم چه تضمینی وجود دارد که مساله فلسطین حل شود؟ چه تضمینی وجود دارد که دولت اسرائیل و متحدین بین المللی آن حق داشتن کشور مستقل و متساوی الحقوق و حاکم بر سرزمینهای فلسطینی را برسمیت بشناسد و به آن عمل کنند؟ مگر قبل از شکل گیری و قدرت گیری اسلامیهستها در فلسطین و خاورمیانه دولت اسرائیل ذره ای این حق مردم به رسمیت شناخته بود؟

واقعیت این است که یک رکن سیاست دولت اسرائیل در عدم تن دادن به مذاکره و پیش برد طرح صلح در خاورمیانه ها این بهانه

تسهیل خلاصی از شر کل پدیده اسلام سیاسی خواهد شد. اگر رژیم اسلامی در پس یک خیزش و تحول عظیم سکولاریستی و آزادیخواهانه سرنگون شود، تشعشعات آن همه خاورمیانه در بر خواهد گرفت. سرنگونی رژیم اسلامی شرط لازم خلاصی از شر اسلام سیاسی است، اما حل مساله فلسطین شرط کافی و در عین حال تسریع کننده شکست سیاسی همه جانبه اسلام سیاسی و حاشیه ای کردن این جانوران آدمکش در دنیای کنونی است.

منصور حکمت در این زمینه میگوید: "اسلام سیاسی یک جنبش ارتجاعی در منطقه و اکنون در سطح جهانی است که از ظلم تاریخی اسرائیل و غرب علیه مردم عرب زیان و بطور مشخص علیه مردم فلسطین تغذیه میکند. بی کشوری مردم فلسطین، ستم دولت اسرائیل و متحدان غربی اش بر فلسطینیان یک منشاء اصلی انزجار از غرب و از آمریکا در خاورمیانه است." (دنیا پس از ۱۱ سپتامبر، بخش سوم)

مساله روشن است. اسلامیهستها مانند بختک به زندگی مردم کشورهای اسلام زده و در حال حاضر برخی جوامع غربی چسبیده اند، از ظلم تاریخی که به این مردم روا شده است توجیهی و بعضا مشروعیتی برای توجیه سیاستهای ارتجاعی و تروریستی خود بدست آورده اند. از طرف دیگر وجود تروریسم اسلامی در فلسطین عملا بهانه و توجیهی در دست دولت و جریانات دست راستی اسرائیل برای برسمیت نشناختن حق تاریخی مردم فلسطین است. اسلامیهستها با سیاست "نابودی اسرائیل" عملا زمینه ای برای توجیه سیاست میلیتاریستی و قلدری و زورگویی اسرائیل در منطقه ایجاد میکنند. اسلام سیاسی در فلسطین مانند هر شاخه دیگر اسلام سیاسی در عین حال در تلاش برای شکل دادن به یک حاکمیت دست راستی اسلامی در این منطقه هستند و متاسفانه پیشرویهای جدی

هم کرده اند. حل مساله فلسطین یک رکن مهم برای خشک کردن ریشه این جریانات آدمکش است.

در عین باید توجه داشت و تاکید کرد که سرکوبگری سیستماتیک و دائمی دولت اسرائیل زمینه ساز گسترش پر و بال این جریانات در فلسطین و منطقه شده است. پیروزی حماس در انتخابات حاکمیت خود گردان فلسطینی به اعتباری در عین حال یکی از نتایج و معلول به شکست کشاندن پروژه صلح توسط شارون و محصول تجاوز روزمره اسرائیل به مناطق فلسطینی بود. رای به حماس رای به سیاستهای اسلامی نبود، رای اعتراضی به ناتوانی و فساد الفتح و شکست پروژه صلح در این چهارچوب بود.

آیا قرار گرفتن حماس در موقعیت دولت و نخست وزیر دولت خودگران فلسطینی هیچگونه تغییری در ماهیت مسائل خاورمیانه و یا حل آن بوجود نمی آورد؟ مسلما وجود حماس در قدرت و یا در بخشی از قدرت چشم انداز صلح در خاورمیانه را تیره و تار تر میکند. تردیدی نیست. حماس یک رکن تروریسم اسلامی است. قرار گرفتن این نیروی تروریستی در بخشی از حاکمیت به لحاظ اصولی مانعی در دستیابی به صلح در خاورمیانه است. اما مساله فلسطین و حل مساله فلسطین الزاما و به لحاظ اصولی به مساله صلح گره نخورده است. میتوان شرایطی را تصور کرد که کشور اسرائیل و کشور فلسطین پس از برسمیت شناخته شدن و تشکیل کشور مستقل فلسطینی درگیری های نظامی هم داشته باشند، همانطور که اکثر کشورهای عرب زبان در چنین شرایطی با اسرائیل بسر میبرند. اما مسلما از نقطه نظر ما بهتر آن است که مساله ملی فلسطین با استقرار صلح و حل معضلات اجتماعی جامعه فلسطین در یک پروسه به

نکاتی

پیرامون مساله فلسطین ...

سرانجام فوری خود برسد. همانگونه که ما تلاش میکنیم سرنگونی رژیم اسلامی و استقرار حکومت کارگری در یک پروسه و همزمان باشد. اما این پروسه ها الزاما مطابق امیال و سیاست ما به پیش نخواهد رفت. مساله ملی فلسطین ماهیتا یک مساله ملی از نوع مساله ملی ایرلند، مساله ملی کرد و یا سایر مساله ملی در سطح جهان که بعضا یا پاسخ خود را گرفته اند یا همچنان باز و مفتوح هستند. صلح در خاورمیانه اما نیازمند عوامل و شرایط دیگری فراتر حل مساله ملی فلسطین است. مسلما حل صلح آمیز مساله فلسطین و استقرار صلح همزمان با حل مساله فلسطین خواست ماست، اما الزامی نیست. حل مساله ملی فلسطین و برسمیت شناخته شده کشور مستقل فلسطینی این امکان را بوجود می آورد که مسائل پایه ای و طبقاتی جامعه و نیروهای اصلی جامعه پیرامون تضادهای طبقاتی جامعه در جلوی صحنه سیاست قرار گیرد.

باید تاکید کرد که با قرار گرفتن حماس در حاکمیت مساله ملی فلسطین به لحاظ ماهوی تغییری نکرده است. مردم فلسطین اتفاقا به همین خاطر همین مساله تحت انواع فشارها و محاصره کامل اقتصادی قرار گرفته اند. دولت اسرائیل بدترین شرایط اقتصادی و زندگی را به این مردم تحمیل کرده است. پیش شرط قرار دادن تعیین تکلیف با حماس به مثابه پیش شرط حل مساله فلسطین عملا مساله فلسطین و مردم فلسطین را در یک مجموعه لاینحل قرار میدهد.

هیچ جنابیتی هیچ جنابیت دیگری را

توجیه نمیکند. و اقدام جنایتکارانه دولت اسرائیل نمیتواند به هیچ وجه توجیه گر عملیات انتحاری حماس و کشتار مردم عادی توسط حماس در اسرائیل باشد. اما عملا این دولت اسرائیل بود که اتفاقا به بهانه "پیروزی" حماس در انتخابات عملا به محاصره اقتصادی فلسطین اقدام کرد، عملا امکان کار برای کارگران روزمره فلسطینی را سلب کرد. عملا از پرداخت مالیاتهای مردم فلسطین به دولت خودگردان، حتی به محمود عباس، خودداری کرد و یک محاصره اقتصادی ضد انسانی همه جانبه را به این مردم تحمیل کرد و جامعه فلسطین را به این روز انداخت بطوریکه حتی مرکز برق این مردم را نیز نابود کرد.

مسلمان وجود حماس در این سوی مساله به دولت اسرائیل و جریانات دست راستی اسرائیلی بهانه و مشروعیتی در تداوم بخشیدن به سیاستهای جنگی و نظامی شان میدهد. تردیدی نیست. اما در یک نگاه دقیق تر باید گفت که حتی علیرغم وجود حاکمیت اسلام سیاسی در بخشی از دولت خودگردان فلسطینی نمیتوان و نباید حل مساله ملی فلسطین را به تسویه حساب با این جریان ارتجاعی و ضد مردمی موکول کرد. پر و بال گرفتن اسلام سیاسی در فلسطین در این ظرفیت کنونی در عین حال معلول وجود سیاستهای ضد انسانی دولت اسرائیل و شکست جریانات ناسیونالیست فلسطینی در این منطقه است و

نه علت وجودی سیاستهای تجاوزگرانه دولت اسرائیل آن. مساله فلسطین قبل از شکل گیری این جریانات ضد انسانی اسلامی وجود داشته است. این مساله تاریخی باید و فوراً حل شود.

بطور خلاصه باید گفت که اسلامیهتها به پیچیدگی مساله فلسطین می افزایند. رسیدن به صلح را مشکل تر میکنند، بهانه ها و توجیهات معینی به جریان دست راستی در اسرائیل میدهند. اما "حل مساله فلسطین" را نباید منوط به تعیین تکلیف با اسلامیهتها کرد. تحقق هر کدام از این خواستها و مطالبات نیروهای خود را دارد، شرایط خود را دارد.

دو قطب تروریسم بین المللی و مساله فلسطین

جنگ تروریستها چه تغییری در مساله ملی فلسطین ایجاد میکند؟ جنگ تروریستها ابعاد پیچیده تری به مسائل خاورمیانه و فلسطین بخشیده است. در دو سوی این تخاصم در منطقه نیروهایی وجود دارند که در عین حال نیرو و ارگانی در اردوگاه تروریسم بین المللی هستند و جنابیتی که در مقابل ما در حال شکل گیری است، در عین حال صحنه و پرده ای از جدال دو قطب تروریستی است. هر دو قطب در عین پیشبرد مسائل و منافع منطقه ای خود در عین حال اهداف قطب تروریستی خود را به پیش میبرند. این جنگ مسلما حل مسائل خاورمیانه و حتی مساله فلسطین را مشکل تر کرده است. اما باز هم نباید حل مساله فلسطین را به خلاصی بشریت از شر این دو قطب تروریستی موکول کرد. تردیدی نیست که خلاصی مردم از شر این دو قطب تروریسم بین المللی در عمل به معنای خلاصی و حل فوری مساله فلسطین هم خواهد بود. اما

این خلاصی پیش شرط حل مساله ملی فلسطین نیست. اگر قطب تروریسم دولتی اسرائیل و اسلام شده باشد، مساله فلسطین یک شبه حل خواهد شد. اما موکول کردن حل این مساله و گره زدن آن به خلاصی از شر دو قطب تروریستی اشتباه است.

در دوران جنگ سرد تقابل دو بلوک شرق و غرب بار و وزن تخاصم دو قطب شرق و غرب بر هر مساله منطقه ای سنگینی میکرد. هر مساله منطقه ای با ضرب شدن در تخاصم دو قطب پیچیده تر و حل آن مشکل تر میشد، اما تصور کنید در دوران جنگ سرد ما میگفتیم که حل مساله فلسطین مستلزم خلاصی از دو قطب متخاصم شرق و غرب است. درست است که از بین رفتن بلوک شرق عملا ابعاد مساله فلسطین را به طول و عرض واقعی ان تنزل داد، اما حل آن مستلزم خلاصی از شر رقابت و کشمکش دو قطب نبود. در این دوران هم علیرغم تنیده شدن مسائل منطقه ای به مساله نبرد دو قطب تروریستی در عین حال باید دقت کرد که این مسائل در عین حال راه پایه ای خود را دارند، هر چند که شرایط برای تحقق آن ها پیچیده تر و یا مشکل تر شده باشد.

در پایان

این جنگ ارتجاعی باید فوراً متوقف شود. جنگ و ترور وحشیانه علیه مردم فلسطین در غزه باید فوراً متوقف شود. تمام مسببان این جنابیت علیه مردم عادی در فلسطین و اسرائیل باید به جرم جنابیت جنگی به محاکمه کشیده شوند.*

جنابیت و ترور وحشیانه مردم فلسطین توسط دولت اسرائیل قویا محکوم است و باید فوراً متوقف شود!

مذهب و آزادی فردی

ترجمه سخنرانی هما ارجمند در دانشگاه تورنتو. مسی ساگا

۱۸ سپتامبر



فردی (شخصی) عمل میکند لازم میدانم که آزادیهای فردی را تعریف کنیم. همین جا تاکید کنم در بحث عمدتاً مبنی مقایسه من با تعالیم اسلام است. چرا که شخصاً از این مذهب چه در سطح تئوریک و چه در سطح پراتیکی شناخت بیشتری دارم. و از طرف دیگر این مذهب هنوز با نقد همجانیه و فشار اجتماعی بر علیه خود روبرو نبوده است. در عین حال معتقدم با کمی سایه روشن تمام مذاهب احکام و دستورهای واحدی در رابطه با مواردی که من روی آن فکوس میکنم دارند و یا در گذشته داشته اند.

من از آزادیها فردی و مدنی شروع میکنم و یک تعریف عمومی از آن خواهم داد. از نظر من آزادیها فردی آن آزادیهایی است که به فردیت انسان امکان رشد و شکوفایی میدهد. فرد خود را میتواند متمایز کند و در عین به وحدت خود با جامعه پی برد. فرد میتواند استعدادهای خود را بروز دهد و امکان میابد تا بر سرنوشت خود احاطه داشته باشد. در عین حال آزادیهای فردی امریست نسبی. یعنی در هر دوره به نسبت پیشرفتها و تحولات جامعه میتواند متفاوت باشد. مذهب اساساً بنا به تعریفی که از انسان دارد، یعنی موجودی که توسط یک نیروی ماورای مادی خلق شده و از ابتدا به ساکن سرشت او توسط این نیرو، یعنی خدا تعیین شده است، برای او نه اختیاری قائل است و نه حق و حقوقی. انسان موجودی است که مذهب به او

در تمام سطح مصروف آن بود که فردیت و شخصیت انسان را از یوغ مذهب خلاصی سازد. چرا که اوضاع جهان بخاطر رشد کنسرواتیسم و تحرك وسیع جریانات مذهبی بدان گونه شده که این سوال قدیمی و پاسخ گرفته را مجدداً مقابل ما قرار میدهند. البته من شخصاً ابروچم این است که سوال را در مقابل جریانات مذهبی قرار دهم. این آنها هستند که باید ثابت کنند مذهب با آزادیهای فردی و مدنی و سیاسی و یا حتی علمی و فرهنگی تناقض ندارد. این آنها هستند که باید اول از همه بخاطر تعدی چند هزار ساله به حقوق انسان، به زنان به کودکان و تمدن و پیشرفت از بشریت عذر بخواهند و عمل تاکتونی خویش را تقبیح کنند.

از آن بحث فلسفی در ابتدا و این مقدمه طولانی که بگذریم، باید بگویم مذهب بطور مشخص از چند لحاظ اساسی آزادیها شخصی من و میلیونها انسان را تحت الشعاع قرار داده و یا بهتر بگویم از بین برده است. تا آنجایی که به کشورهای برمیگردد که دولت مذهبی بر سر کار است من و میلیونها انسان آزادیهای شخصی مان قربانی بلاواسطه حاکمیت مذهب و دستگاه مخوف آن شده است. از یکطرف حاکمیت دولت مذهبی نفس وجودی مرا بعنوان زن زیر سوال برده بود. زن نه حتی بعنوان شهروند درجه دوم بلکه قانوناً و عملاً برده مرد شناخته شده است. من دیگر لازم نمیدانم اینجا از آنچه که بر زنان در ایران میگذرد صحبت کنم. این را کسی نیست که نداند.

قبل از این که به این پاسخ دهم که چگونه و چه در سطح و در چه زمینه های مذهب بر علیه آزادیهای

آنجایی که به تاثیر مذهب بر این میلیونها انسان برمیگردد باید گفت اینها جدال جدی ای را برای تغییر دنیای پیرامون خود در مقابل خویش نمیبینند و به این معنا سرنوشت خود را به خدای زمینی واگذار کرده اند. اما شرایط خود زندگی و فشار مناسبات ناعادلانه موجود حتی به این میلیونها انسان حکم میکند در شرایطی حتی خلاف احکام و قوانین مذهبی خود عمل کنند. چرا که شاهدیم حتی همین انسانها در شرایط ویژه جهت تغییر اوضاع اجتماعی و سیاسی پیرامون خود قد عمل میکنند و وارد جرگه فعالیتهای اجتماعی و سیاسی میشوند.

همین جا لازم است نکته ای را در مورد نفس خود سوال و چرایی طرح آن در شرایط کنونی مطرح کنم. در یک محیط آکادمیک ممکن است این سوال همیشه موضوعی برای تحقیق و یا آموزش باشد. اما این روزها این سوالی است که در یک مقیاس عمومی و اجتماعی تر مطرح میشود. در گذشته ای نه چندان دور شاید خیلی تعجب آور بوده که از کسی این سوال را میگردید. چرا که پاسخ روشن بود. جز مذهبها فاندمانتالیست پاسخشان این بود که مذهب با آزادیهای فردی متناقض است. این جزیی از دانش عمومی بود که مذهب هیچ سنخیتی با آزادیها فردی ندارد. اما امروز اوضاع بدان گونه شده است که یکبار دیگر باید این مسئله را روشن کرد و یا حتی اثبات کرد که چگونه مذهب آزادیهای فردی انسان را تحت الشعاع قرار میدهد و یا چگونه قرنهای مبارزه بشریت

صحبتم را باید از اینجا شروع کنم که آزادی شخص زمانی آغاز میشود که آزادی مذهب محدود میگردد. در تاریخ ممکن است انسان برای این که آنچه در محیطش میگذرد را توضیح دهد و معمای حیاط و مرگ را توضیح دهد مذهب را آفریده باشد. کاهش وحشت از پدیده های ناشناخته او را مجبور به آفرینش خدا و مذهب کرده باشد. به یک معنی میخواستند خود را از قید سوالات پیچیده که حتی ابزار پاسخ گویی بدانان را نداشته آزاد سازد. اما با پیشرفت تاریخ و تمدن و انسان، مذهب چون طوقی بر گردن انسان بوده است و بدرجه ای که توانست به دانش و علم دست یابد و بدرجه ای که توانست معما و راز وجود خود و طبیعت را توضیح دهد توانست از بند خرافات و مذهب رهایی یابد و به فردیت خود جامه عمل بپوشاند. از این رو از نظر من انسان مذهبی آزاد نیست. شخصاً خود را به نیرویی واگذار کرده است که به هیچ قاعدی و قانون و مناسباتی گردن نمیگذارد. به معنای فلسفی و پراکتیکی اراده ای برای خود نمینماید و نقشی برای خود در تغییر دنیا قائل نیست. ممکن است پرسیده شود پس میلیونها انسانی که مذهبی هستند و در تلاش تغییر محیط و دنیای خود هستند را چگونه توضیح میدهید؟

پاسخ من روشن است. این میلیونها انسان تا آنجایی که به پراتیک روزانه شان برمیگردد به واقع مذهبی نیستند. اینها نه به امید آخرت در آفتاب ننشسته اند و منتظر غذا و پوشاک و مسکن اند و نه بخاطر مذهب آنچنان الینه شده اند که کورکورانه بخاطر فرامین آن دست به هر کاری بزنند. اما تا

جادوگران.

به این لیست میتوان همچنان افزود. بنحوی که جز دنیای سیاه و تاریکی برای انسان در جای که مذهب حاکمیت دارد باقی نمی ماند. قرون وسطا آن تاریخ سیاه و ظلمانی است.

اما بشریت راه خود را برای تامین آزادیهای فردی و اجتماعی و سیاسی یافته است. انقلاب فرانسه نمونه درخشان آن آلترناتیوی است که انسان برای خلاصی از مذهب از خود خلق کرده است. انسان قرن بیست و یکم هنوز از دستاورد این انقلاب است که بهره میبرد. بریدن دست مذهب از دولت و آموزش و پرورش و سیستم قضایی، اینها آن مطالباتی ست که بنظر میرسد یکبار دیگر باید حول آن جنبش مترقی و سکولار را گرد آورد تا مذهب، این پدیده محل آسایش و آزادی و صلح بشریت را بکنار زد.*

است. با شرکت زنان در ورزش شدیداً مقابله میشود.

اسلام با علم و پیشرفتهای علمی شدیداً مرزبندی داشته و آن را مزموم میداند. البته در کشورهای اسلامی در گذشته و کشورهای اسلام زده در چند دهه اخیر ما با رنسانس علمی مواجهه نبودیم تا بتوانیم به دقت درجه خصومت آن را به علم و پیشروان علمی شاهد باشیم. اما این خصوصیت همه مذهبها و مذهب اسلام هم بطریق اولی است که تئوریهای علمی را اساساً نپذیرند و با آنها از در جدال برآید. شاید مسیحیت از این بابت تاریخ بسیار تاریکتری داشته باشد. جردانو برونو و گالیله را حتی تاریخ نخوانده ها همه میشناسند و یا سوزاندن زنان تحت عنوان

مذهب و آزادی فردی

ترجمه سخنرانی هما ارجمند در دانشگاه تورنتو. مسی ساگا ...

اسلام آخرین دین و کاملترین دین دنیا است و هر کسی بدان نگرود کمترین تنبیه اش خراج دادن است. (مالیات ویژه). همه اجحافات به حقوق فردی را میتوان در زمینه حقوق زنان و کودکان نیز با ضریب بسیار بالا در اسلام شاهد آورد. در این مذهب چیزی بنام حق طلاق زن معنی ندارد. قیمومیت کودک با مرد است (البته يك تخفیفی داده اند و آن این که تا زمانی که کودک از شیر مادر میخورد میتواند تحت سرپرستی زن باشد). حق ارث زن يك دوم مردان خانواده است. شهادت دو زن برابر شهادت يك مرد است. كتك زدن زن توسط شوهران مجاز است. رابطه جنسی زن با فرد خارج از ازدواج اگر سنگسار نباشد با شدیدترین مجازاتها مواجهه است. سقط جنین با مجازتهای سنگین همراه است.

در زمینه حقوق ملل، در اسلام جز "امت" اسلام به رسمیت شناخته نمیشود چه رسد به این که حق "ملتی" را برای استقلال به رسمیت بشناسند.

در اسلام نه برده داری و نه استثمار به هیچ وجه تقبیح نشده است و حتی سران اسلام خود برده داشتند. همچنین کار کودکان و استثمار کودکان به هیچ وجه نفی نشده است. يك نمونه مشخص از آزار کودکان وادار کردن آنان به گرفتن روزه است و یا ختنه پسران.

با موزیک و سینما با هزار قید و شرط روبرو میشود و بخصوص با شرکت زنان در آنها. رقص سرزمین ممنوعه

حکم میکنند دنبال کند تا در دنیای دیگر خوشبخت گردد. ترجمان این تعریف از انسان و نقش او خود را در مجموعه ای از نوع برخورد به فرد و رفتارش توسط دستگاه مذهبی چه در طول تاریخ و چه در شرایط حاضر نشان میدهد.

اولین مورد، حق حیات و مصونیت جسمی و روحی فرد از هر نوع تعرض است. در اسلام اعدام و قطع اعضای بدن انسان و ریختن خون انسان و یا حتی تجاوز به کودکان احکام روشنی وجود دارد. حال بخاطر جرم قتل و کفر و یا دزدیدن و یا تحت عنوان مجاز بودن دختران ۹ ساله به ازدواج. این اولین و اساسی ترین حق فردی به سادگی در اسلام زیر پا گذاشته میشود.

آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، اجتماعات، اعتصاب و تحزب اینها جز حقوقی است که در هیچ مذهبی به رسمیت شناخته نشده است. بطور مشخص در اسلام تنها حزب خدا (حزب الله) است که مجاز به فعالیت است و هر نوع انتقاد به اسلام و یا قرآن با مهر الحاد جزایش مرگ است. هنوز یادمان نرفته که چگونه با کاریکاتوررئیستهای دانمارکی و یا سلمان رشدی از طرف دولتهای اسلامی، گروههای و دستجات اسلامی چگونه برخورد شده است. همین طور با آزادیهای مذهبی و بی مذهبی. همه مان شاهدیم که چه رفتار غیر انسانی با دیگر گروههای مذهبی، چه یهودی و چه بهایی میکنند. بی مذهبا که جای خود دارند. جماعتهای اسلامی حتی زمانی که در قدرت نیستند بیشترین بذرتنفر را بر علیه دیگر گروههای مذهبی میپاشند. چرا که از نظر قرآن

انقلاب کمونیستی

وقتی کارگر از انقلاب صحبت میکند باید دقیقاً بداند که چه چیز میخواهد و چه چیز نمیخواهد. ما خواهان انقلاب کارگری علیه کل سیستم سرمایه داری و کل قدرت طبقه سرمایه داری هستیم. ما خواهان انقلاب کمونیستی هستیم که جامعه موجود را از بنیاد دگرگون میکند!

منصور حکمت

کتاب کنترل کارگری را از

سایت حزب دریافت

و توزیع کنید!

علیه گرانی و فقر!

وظایف فوری کمونیسم و طبقه کارگر

۱- گسترش فقر و فلاکت، گرسنگی و سوتغذیه، گرانی سرسام آور و ناتوانی اکثر مزدگیران جامعه از تامین نیازهای پایه ای خویش، گسترش بیکار سازیها و اخراج گسترده کارگران، افزایش کار قراردادی و سفید امضا، گسترش وسیع شرکتهای پیمانی که کمترین دستمزدها را به کارگر میپردازند، فقدان سیستم رفاه اجتماعی و عدم دسترسی مکی به بهداشت و درمان و آموزش و مسکن، جامعه را در آستانه یک بحران عمیق سیاسی و اجتماعی قرار داده است. در شرایطی که فقر و گرانی کمر مردم را خرد کرده است، و مردمی ناراضی و منزجر هر روز بیشتر قربانی این اوضاع میشوند، شورش گرسنگان علیه وضع موجود یک چشم انداز واقعی است. وظیفه فوری جنبش کمونیستی کارگران، سازماندهی این پتانسیل اعتراضی طبقه کارگر و مردم زحمتکش و تبدیل آن به جنبشی خودآگاه و انقلابی علیه سرمایه داری و نظام اسلامی حاکم است.

۲- با تشدید گرانی و گسترش فقر و بروز پیامدها و مصائب اجتماعی ناشی از آن، جناح های مختلف بورژوازی تلاش میکنند یکدیگر را مسبب این اوضاع فاجعه بار قلمداد کنند. تز مقابله با "مافیای اقتصادی"، نقد به "واردات بی رویه"، سیاست "حمایت از تولیدات داخلی" و کلا دیدگاههای ناسیونالیستی و پروتکشنیستی، نه نسخه ای برای درمان این اوضاع بلکه تلاشی آگاهانه برای خارج کردن مسبب واقعی این وضعیت، یعنی نظام سرمایه داری و کل حکومت مرتجع اسلامی از تیررس تعرض و اعتراض کارگران و مردم گرسنه است. در عین حال طرح این سیاستها تلاشی برای پاسحگویی به فشار پانینی ها از جانب بالائی ها است که به سهم خود به جدال درون حکومتی برسر کنترل اوضاع و نفس

بقای حکومت دامن میزند. جمهوری اسلامی نه میخواهد و نه میتواند این اوضاع را تخفیف دهد. تحمیل فقر و فلاکت یک سیاست رژیم اسلامی برای بزانو درآوردن کارگران و مردم زحمتکش است.

۳- نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه دیگر نیروهای بورژوازی اپوزیسیون نیز راه حلی ریشه ای برای نابودی فقر ندارند. اپوزیسیون پرو غرب نه تنها وعده بهبود این اوضاع را نمیدهد، بلکه چند نسل از کارگران را به جان کندن برای بازسازی سرمایه داری و "خرابیهای ناشی از عملکرد حکومت اسلامی" فرا میخواند. جریانات ملی- اسلامی اپوزیسیون مسئله فقر و گرانی را ابزاری در خدمت جنگ جناحی می بینند و عموماً سیاستهای ناسیونالیستی را مطرح میکنند. برخی از جریانات "چپ رایگال" یا گسترش فقر را ابزاری در خدمت شورش و عصیان مردم علیه رژیم تلقی میکنند یا با طرح سیاستهای آنارکوپاسیفیستی از سازماندهی توده ای و کارگری علیه فقر طفره میروند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری مبارزه علیه فقر و فلاکت و گرانی را مبارزه ای حیاتی علیه نظام سرمایه داری و حکومت اسلامی و جزیی از مبارزه بیوقفه برای بهبود دانی معیشت طبقه کارگر و مردم میدانند. بدرجه ای که طبقه کارگر و جنبشهای اعتراضی بتوانند حاکمیت سرمایه و رژیمشان را در تحمیل فقر و فلاکت بیشتر عقب برانند، به همان درجه شرایط برای سرنگونی رژیم اسلامی و برپایی یک انقلاب عظیم کارگری علیه وضع موجود فراهم تر میشود.

۴- حزب اتحاد کمونیسم کارگری

و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، نظام سرمایه داری را مسبب مستقیم فقر و فلاکت و بیکاری و گرانی و گرسنگی و مصائب اجتماعی ناشی از آن میدانند. رژیم اسلامی، حکومت مشتی کانگستر سیاسی- نظامی و باندهای اقتصادی مافیائی است که بر تمام امکانات جامعه چنگ انداخته اند. مساله این نیست که گویا "مافیای اقتصادی" نمیگذارد دولت کارش را بکند و نتیجتاً این وضعیت پیش آمده است. این حکومت مافیایی سرمایه و اسلام در ایران است. سران رژیم اسلامی خود از بزرگترین سران مافیای اقتصادی در ایران هستند.

کارگران و مردم گرسنه در این جدال نباید به دنبالچه کشمکش و رقابت بخشهای مختلف سرمایه تبدیل شوند. کمونیسم و طبقه کارگر بر استقلال طبقاتی اش از سرمایه و جناحهای دولتی و غیر دولتی بورژوازی، بر جنبش و راه حل مستقل اش، و بر مطالبات و نیازهای فوری خود و اکثریت عظیم مردم در مقابله با این اوضاع تاکید میکند. مبارزه علیه فقر، که مبارزه ای برای رفع نیازهای فوری کارگران و مردم است، در عین حال جبهه مهمی از مبارزه علیه حکومت و قدرت سیاسی و اقتصادی سرمایه در ایران است. این دوره ای است که بیش از هر زمان کارگر و اعتراض و مطالبات کارگری جایگاه مهمتری در سیاست و نگرش و سمتگیری سیاسی توده مردم مخالف رژیم اسلامی پیدا میکند.

۵- مبارزه و اعتراض علیه این شرایط دهشتناک یک واقعیت انکار ناپذیر است. اعتراض و شورش علیه وضعیت موجود یکی از اشکال محتمل اعتراض در چنین وضعیتی است. اما در این شرایط مخاطراتی مبارزات طبقه کارگر و جنبش آزادی و برابری و رفاه را تهدید میکند که کمونیسم و کارگران پیشرو و سوسیالیست باید آنها را بشناسند و راه حل واقعی و عملی در مقابل آن ارائه دهند.

واقعیت اینست که شورش علیه فقر و گرسنگی، بدون سازمان و بدون رهبری و بدون تشکل و آمادگی و افق روشن سیاسی در مقیاس سراسری، به تحرك و اعتراضی کور تبدیل میشود. نتیجه چنین وضعیتی، علیرغم حقانیتی که دارد، سرکوب و شکست است.

ارکان سیاست و تاکتیک حزب در مواجهه با این اوضاع، متشکل کردن توده طبقه کارگر و مردم گرسنه علیه فقر و فلاکت، ترسیم افق و سازمان و رهبری، بعنوان سه رکن مهم تضمین پیشروی و پیروزی است. تبدیل شورش کور به شورش آگاهانه و سازماندهی اعتراض علیه وضعیت موجود درگرو تامین این سه رکن اساسی است.

۶- کمونیسم و طبقه کارگر باید در راس مبارزه علیه فقر و گرسنگی و وضعیت فلاکتبار اقتصادی قرار گیرند. در این مبارزه یک هدف استراتژیک ما خارج کردن کنترل پروسه تولید و توزیع کالاها و اقلام مورد نیاز پایه ای مردم از مکانیزم و تسلط بازار است. دسترسی و برخورداری از غذا و آموزش و بهداشت و سلامتی، نه یک امتیاز ویژه طبقات دارا، بلکه حق پایه ای همگان و هدف عمومی ما در این مبارزه است. هر انسانی به محض چشم گشودن به این جهان باید از تمامی نیازهای انسانی برخوردار شود. از اینرو مبارزه برای وادار کردن دولت سرمایه به دادن سوبسید به اقلام مورد نیاز زندگی مردم و تامین بیمه های اجتماعی رکن دیگر سیاست ماست. ایجاد سازمانهای توده ای علیه فقر، برگزاری مجامع عمومی کارگری در مراکز مهم تولید مواد غذایی و نیازهای مردم، برگزاری مجامع عمومی در محلات کارگری و فقر زده، سازمان دادن ایجاد شبکه های متنوع علیه گرسنگی و فقر، شرط اساسی پیشبرد چنین استراتژی و سیاستی است. باید در هر گوشه جامعه پرچمی علیه فقر و فلاکت اقتصادی برافراشت.

۷- حزب اتحاد کمونیسم کارگری توجه پیشروان طبقه کارگر، رهبران سوسیالیست و کمونیست طبقه، فعالین اردوی آزادی و برابری و رفاه را به این اوضاع خطیر جلب میکند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را به متشکل شدن و مقابله با موج فقر و فلاکت و گرانی علیه نظام سرمایه داری و حکومت اسلامی فرامیخواند! *

ما کارگران باید به جنگ فقر و فلاکت برویم!

رژیم حافظ سرمایه داری، رژیم جمهوری اسلامی تمام تلاشش بر این است که بار بحران سرمایه داری را با تحمیل فقر و فلاکت بی حد و حصر بر سر ما کارگران و مردم کارکن خراب کند. رژیم جمهوری اسلامی با پایین نگهداشتن دستمزدها، بیکاری سازهایی وسیع، پایین نگهداشتن هر چه وسیعتر خدمات بهداشتی، حذف سوبسیدها و آزاد گذاشتن دست تجار و بازاریها در تعیین قیمت اقلام مورد نیاز مردم آنچنان بر ابعاد فقر و گرسنگی افزوده است که کل جامعه را به سر حد نابودی میکشاند.

رژیم جمهوری اسلامی در تلاش

است که بار مالی رقابتی سیاسی و نظامی با دول غرب و تروریسم دولتی و پروژه دست یابی به سلاحهای اتمی را بر دوش ما خالی کند. رژیم جمهوری اسلامی در تلاش عامدانه است که با تحمیل فقر و فلاکت غیر قابل تحمل کمرمان را خم کند، به تباهی جسمی و روحی مان بکشد و مقاومت و مبارزه مان را درهم شکنند.

مهاری این رژیم و پایان دادن فقر و فلاکت کار ماست. باید متحد و متشکل به جدال با فقر و گرسنگی و به مبارزه علیه عاملین آن به میدان آمد. با

ایجاد شوراهای کارگری در محل کار و محل زندگی و برقراری کنترل تولید و توزیع. با تامین صف متحد کارگران بیکار و شاغل در شکل علیه بیکاری. با تبدیل صفهای خرید مواد غذایی به اجتماع اعتراضی علیه گرانی، فقر و گرسنگی. با خواست بستن دست زالوهایی که موجب گرانی میشوند و کنترل قیمت مواد غذایی توسط تشکلهای خود مردم. با خواست بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده به کار. با خواست اضافه دستمزد به تناسب نرخ تورم.

با خواست ممنوعیت اخراج. با خواست بیمه های بهداشتی و پزشکی رایگان، مناسب و قابل دسترس برای همه. با خواست مسکن مناسب برای همه. باید میدان دار صف مبارزه علیه فقر و گرسنگی و گرانی بود. باید نوید بخش جدال برای رفاه و آسایش همگان بود. کل جامعه چشم به ما دوخته است.

مبارزه علیه فقر و فلاکت امروز جزئی از مبارزه ما برای بقا و زندگی است. جزئی از مبارزه ما برای يك جامعه مرفه و آزاد است. این مبارزه را باید تا به زیر کشیدن رژیم عامل تباهی کل طبقه ما و کل جامعه به پیش برد.

زنده باد مبارزه و همبستگی کارگران بر علیه فقر و فلاکت!
زنده باد شوراهای کارگری!
زنده باد اتحاد کارگران شاغل و بیکار!

مرگ بر حکومت فقر و گرانی!

مرگ بر رژیم اسلامی سرمایه!

زنده باد آزادی، برابری، رفاه!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۶ اوت ۲۰۱۲

مرگ بر حکومت فقر و گرانی!

هر صف، هر اجتماع برای تهیه نان و ماحتیاج زندگی باید به میدان اعتراض شما بر علیه عاملین گرانی، گرسنگی و بدبختی بدل شود. هر کارخانه و هر کوی و برزنی باید صحنه جدال شما بر علیه فقر و فاقه و نداری بدل شود.

از هر امکاتی باید بهره جست تا فشار سنگین مالی موجود را کاست. از مبارزه برای اضافه دستمزد گرفته تا تحمیل سوبسیدها به دولت، از نپرداختن قبضه های آب و برق گرفته تا کرایه اتوبوسها، از مصادره اماکن و ساختمانهای دولتی جهت تامین مسکن گرفته تا نپرداختن وامهای مسکن، از تحمیل کنترل کارگری بر امر تولید و توزیع گرفته تا پخش و توزیع مواد غذایی و وسایل اولیه زندگی از طریق تشکلهای شورایی و توده ای، و از همه مهم تر باید مناسباتی که عامل اصلی فقر و فلاکت ما است، یعنی نظام سرمایه داری را از بین برد. باید رژیمی را که حافظ این نظام و تحمیل کننده گرسنگی و نداری و مذلت ماست به زیر کشید.

زندگی مرفه، زندگی انسانی حق مسلم ماست!

زنده باد آزادی، برابری و رفاه!

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!